

پژوهش‌های زبانی و ادبیات کاربردی، دانشگاه ولایت ایرانشهر
دو فصل‌نامه تخصصی، سال نخست، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۱، صص ۱۵۷-۱۸۰

نگاهی به غم و شادی در دیوان خاقانی شروانی

علی حسن‌نژاد*

چکیده

غم و شادی از حالات و هیجانات آدمی است که ریشه در روان او دارد. بنابر دیدگاه‌های متفاوتی چون دین، فلسفه، عرفان و روان‌شناسی عوامل مختلفی در ایجاد این دو حالت روانی دخیلند. بر همین اساس، صاحب‌نظران بنابر رویکردهای متفاوت خود، تفسیرهای مختلفی را از آن ارائه می‌نمایند. افضل‌الدین خاقانی شروانی، شاعر قرن ششم، که خود یکی از بزرگترین تجربت‌اندیشان در حوزه علوم اخلاقی و ادبی است، در پرتو تجربیات کسب‌شده ناشی از حوادث به‌کام و ناکام مختلفی که در زندگی خود داشته، نگاه ویژه‌ای به این دو پدیده دارد. در نظر او، غم و شادی به دو دسته کلی غم مطلوب و نامطلوب تقسیم می‌شود که غم مطلوب غمی است که از طرف معشوق به عاشق ارزانی می‌شود. او در تبیین غم نامطلوب خود از رابطه علی و غایی بهره می‌برد. در این مقاله که با روش تحلیل محتوا صورت می‌گیرد، با بررسی ریشه‌های غم و شادی، با توجه به اشعار موجود در دیوان افضل‌الدین خاقانی، به عوامل ایجاد غم، عوامل برطرف‌کننده غم، نتایج و تأثیرات غم و نیز ساخت‌شناسی مفهوم شادی پرداخته می‌شود. بنابر نتایج این پژوهش، خاقانی غم‌های نامطلوبی که تحت شرایط و عوامل مختلفی چون هجران، دشمنان، جفای روزگار، بخت سیاه و... ایجاد می‌شوند غم‌هایی اجتناب‌ناپذیر می‌داند. با این حال، او غم معشوق را بر هر شادی ترجیح می‌دهد. همچنین عواملی چون معشوق، زیبایی، وصال، دعا، دیدن طوس و... را عناصری می‌داند که حس شادی را در او بر می‌انگیزند.

واژه‌های کلیدی: خاقانی، شعر، قرن ششم، غم، شادی

* کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران
aliohasannezhad14@gmail.com

۱. مقدمه

اهمیت و نقش به‌سزای شادی، نشاط و نیز تأثیر نامطلوب غم و اندوه در ابعاد مختلف زندگی فردی و اجتماعی و نیز کیفیت رفتار انسان بر کسی پوشیده نیست؛ انسان شاداب، نگرشی مثبت و انسان غمگین، نگرشی منفی و سرشار از ناامیدی به خود و اجتماع خود دارد؛ آرجایل در این زمینه می‌نویسد: «فرد با نشاط نگرشی مطلوب و رضایت‌آمیز نسبت به خود و دیگران دارد از روابط اجتماعی متعادلی برخوردار است و فرایند زندگی خود و دیگران را مثبت ارزیابی می‌کند» (آرجایل ۱۹۸۷، به نقل از کریمی، ۱۳۹۱: ۱۸۸). بنابراین ابتدا به تعریف این دو واژه می‌پردازیم: «غم» کلمه‌ای قرآنی و در واقع کوتاه شده غم است که هم در عربی و هم در فارسی در معنی مصدری و اسمی کاربرد دارد. مهم‌ترین مترادفات این واژه: اندوه، حزن، محنت، گرم، کرب، اندیشه، غصه، تیمار، معطأ، فرم، شجن، غمه و ... هستند (راغب اصفهانی، ۱۳۶۲: ۳۶۵). واژه «شادی» نیز در اصل واژه‌ای فارسی بوده که در معنی حاصل مصدری کاربرد دارد. از مهم‌ترین مترادفات این واژه شادمان، شادمانی، بشاشت، طرب، بهجت، خوشحالی، نشاط، سرور، انبساط، ارتیاح، خوشدلی، رامش، فرح، وجد و... است که بیشتر در مقابل واژگانی چون اندوه، غم و حزن به کار می‌روند.

از دیدگاه روان‌شناسی، انسان موجودی است که رفتار خود را در زندگی براساس عاطفه و هیجان و همچنین انگیزش شکل می‌دهد. انگیزه یکی از عواملی است که او را به تلاش و حرکت بر می‌انگیزد و عمل او را تا رسیدن به مقصود و مطلوب جهت می‌بخشد. علاوه بر انگیزه، عواطف نیز تأثیر بسزایی در اعمال و افکار آدمی دارند که روان‌شناسان این عواطف را متعدد شمرده و اصول اصلی آن را لذت، ترس، خشم، نفرت، غم و شادی می‌دانند. به عبارت دیگر، غم حاصل تأثر منفی روحانی انسان از حدوث واقعه‌ای ناخوشایند در مسیر رسیدن به هدف و در مقابل آن، شادی محصول تأثر مثبت انسان از حدوث امری مطلوب و خوشایند است که در نتیجه آن تأملات روحی در انسان به کمترین حد خود می‌رسد و مسرت باطنی انسان متأثر از آن آشکار می‌شود و آدمی را برای رسیدن به هدف خود بر تلاش بیشتری برانگیخته کند. در واقع، شادی احساس مثبتی است که از حس رضایتمندی و پیروزی به‌دست می‌آید (مارشال ریو، ۱۳۹۵: ۳۶۷).

از میان اندیشمندان کهن، افلاطون شادی را در حقیقت در خیر و زیبایی می‌جوید و نوافلاطونیان آن را در هنر، عشق و حکمت می‌جویند و از همین رو، اسپنوزا شادی را معادل تقوا و اندوه را به منزله گناه می‌داند (فروم، ۱۳۸۵: ۶۶).

از نگاه دین اسلام، غم و شادی می‌توانند پسندیده و در شرایطی ناپسند باشند؛ به بیانی دیگر، هر شادایی ستوده و هر غمی نکوهیده نیست. چه بسا غمی که پسندیده‌تر از شادی است، لذت شادی و غم باید شرایط خاص خود را داشته باشند تا در ردیف مطلوب یا نامطلوب قرار گیرند. حضرت علی (ع) هر شادی و غمی را جایز نشمرده و در نامه‌ای به ابن‌عباس، درمورد جایگاه غم شادی و غم چنین

می فرمایند: «خوشحالی تو از چیزی باشد که در آخرت برای تو مفید است و اندوه تو برای از دست دادن چیزی از آخرت باشد؛ بر آنچه از دنیا از دست می دهی، زاری کنان تاسف نخور و همت خود را به دنیای پس از مرگ واگذار» (نامه ۲۲).

در فرهنگ ایرانی، شاد بودن و شاد زیستن از مهم ترین خصایص انسانی است. ایرانیان کهن، خلیات خود را در پنج اصل می دانستند: خداپرستی، خردورزی، دادگری، نام و شادی (رستگار فسایی، ۱۳۸۱: ۶۴-۲۲). مری بویس در این باره می گوید: «در روزگاران کیش کهن، ایران سرزمین نشاط و عبادت بود» (بیکرمن، ۱۳۸۴: ۳۷۴) و در تقابل با آن غم ناپسند و مذموم شمرده می شده است.

خاقانی شروانی، شاعر قرن ششم یکی از بزرگ ترین تجربت‌اندیشان عصر خود بوده که نگاهی ویژه و متفاوت به مسائل جهان هستی دارد. او در گوشه گوشه اشعار خود که همانا شرح و ترجمه احوال و تجارب تلخ و شیرینی است که در طول ۷۵ سال حیات خود کسب نموده، اشارات بسیاری به برخی حوادث و حالات ناشی از آنها در زندگی خود دارد که در تعبیر امروزی می توان آن را «تجارب زیستی» نامید. از این رو، این نگاره بر آنست تا غم و شادی را به عنوان دو مقوله مهم زندگی بشری، در شعر خاقانی بررسی کند. مقولاتی که خاقانی بنابر حوادث تلخ و شیرینی که در طول حیات او رخ داده، به تواتر تجربه کرده است.

۲. پیشینه پژوهش

با توجه به نگاه عرفا به غم و حزن و نیز شادی بررسی غم و شادی یکی از موضوعات مورد توجه محققان در بررسی آثار عرفاست. چنانکه بهبهانی (۱۳۸۷) در مقاله «بررسی غم و شادی در مثنوی مولوی» و برزگر خالقی (۱۳۸۹) در مقاله «غم و شادی از دیدگاه مولانا» و صفاری و شهرامی (۱۳۹۲) در مقاله غم و شادی عرفانی و کیفیت آن در دیوان سنایی به این موضوع پرداخته‌اند. دریانورد (۱۳۹۲) در پایان‌نامه‌ای با عنوان «شادی و شادخواری در دیوان خاقانی» مضمون شادی را در شعر خاقانی بررسی کرده است. با وجود این مقایسه دو مضمون غم و شادی در شعر خاقانی تاکنون در هیچ پژوهشی بررسی نشده است.

۳. روش پژوهش

این پژوهش با روش تحلیل محتوا و رویکرد تحلیلی - توصیفی انجام شده است. جهت انجام این تحقیق تمام اشعار خاقانی شروانی از دیوان وی با دقت مطالعه شده است. سپس ابیات و عبارات مرتبط با شادی، غم و عوامل تأثیرگذار بر آنها استخراج گردیده است.

۴. انواع غم در اندیشه‌ی خاقانی

آن‌چنان که از اشعار خاقانی برمی‌آید، در اندیشه‌ی او غم به طور کلی به دو دسته‌ی غم مطلوب (و ستوده) و غم نامطلوب (و نکوهیده) تقسیم‌بندی می‌شود؛ بر این اساس، در این مقاله نیز مفهوم غم به دو بخش کلی مطلوب و نامطلوب تقسیم می‌گردد:

۴.۱. غم ستوده

در نگرش خاقانی هر غمی بد و نکوهیده نیست؛ بلکه او بعضی از غم‌ها را مطلوب دانسته و از جان خواستار آن است:

خاقانیا سپاه غم آمد دو منزلی جان را دو اسبه خیز به خدمت به در فرست
(خاقانی، ۱۳۹۹: ۵۵۹)

او این غم را بدین دلیل مطلوب می‌داند که به عقیده‌ی او کاربردی ابزاری دارد. یعنی راه اثبات وفاداری به معشوق و نیز یکی از نشانه‌های صداقت در عشق، به جان طلبیدن غم معشوق است:

گر مدعی نه‌ای غم جانان به جان طلب جان چون به شهر عشق رسد نور هان طلب
(همان، ۷۴۴)

به همین دلیل او برای اثبات صداقت و وفاداری خود همواره خواستار این است تا معشوق زهر غم خویش را به او بچشاند و او در عوض برای خوشی عمر معشوق دعا کند:

زهر غم خویشم ده تا عمر خوشت گویم خاک در خویشم خوان تا تاج سرت خوانم
(همان، ۶۳۷)

و این به نحوی است که خاقانی با این غم معشوق خو گرفته و حتی از معشوق خواهان غم بیشتری است:

ما به غم خو کرده‌ایم ای دوست ما را غم فرست تحفه‌ای کز غم فرستی نزد ما هر دم فرستت
جامه‌هامان چاک ساز و خانه‌هامان پاک سوز خلع‌هامان درد بخش و تحفه‌هامان غم فرست
(همان، ۵۶۲)

حاشا که مرا جز تو در دیده کسی باشد یا جز غم عشق تو در دل هوسی باشد
(همان، ۵۸۳)

الف و انس خاقانی با غم مطلوب به نحوی است که این نوع غم را موجب طرب و شادی خود معرفی می‌کند:

خار غم تو گل طرب دارد دل در پی تو سر طلب دارد
(همان، ۶۰۵)

غم عشقت طرب افزای من است طرب افزای تو زر بایستی
(همان، ۶۸۳)

۱.۱.۴. غم خواهی

با توجه به نکات یادشده، غم مطلوب چنان برای خاقانی دلچسب و شیرین است که او در برخی ابیات خود را شیفته و خواهان این نوع غم نشان می‌دهد. او آن چنان با غم معشوق انس گرفته‌است که یک لحظه هم نمی‌تواند بدون غم او صبر کند:

دل چنان با غم او انس گرفت که ز غم نیم زمان نشکاید
(همان، ۵۹۰)

و چاره‌ای ندارد جز اینکه برای یافتن آن غم دو اسبه براند:

در راه غمش دو اسبه راندم یک ذره غبار بر نیامدم
(همان، ۵۹۹)

و در واقع از دیدگاه او، کسی رنگ عیش می‌گیرد و معنی زندگانی را می‌فهمد که به غم معشوق مبتلا شود:

بی غمش رنگ عیش کس نبرد بی دمش بوی جان به کس نرسد
(همان، ۵۹۱)

این غم به قدری مطلوب دل شاعر است که دلش هر لحظه به سوی آن می‌گریزد:

خاقانی اینت غم که دلت نزد او گریخت نظاره کن ز دور که حالش کجا رسد
(همان، ۵۹۷)

او در بیت زیر، به صورت ضمنی بر این نکته تأکید نموده و یادآور می‌گردد که حاضر به فروختن و رفع غم درونی خود نیست:

ای خواجه من و تو چه فروشیم به بازار شادی بفروشی تو و من غم نفروشم
(همان، ۷۹۰)

و غم معشوق که در دل او خانه کرده است را مایهٔ سعادت خود دانسته و از آن ابراز شادمانی می‌کند:

نی کم سعادت است این کامد غم تو در دل چون دل سرای غم شد، شادان چرا ندارم
(همان، ۷۹۴)

۲.۴. غم نامطلوب

همانگونه که پیش تر آمد، در اشعار خاقانی غم به طور کلی به دو دسته غم مطلوب (و ستوده) و غم نامطلوب (و نکوهیده) تقسیم‌بندی می‌شود.

۱.۲.۴. عوامل غم‌زا

عوامل بسیاری باعث ایجاد غم و اندوه نامطلوب در اندرون آدمی می‌شود؛ آنچه که عامل غم و اندوه خاقانی می‌گردید عبارت است از:

الف- معشوق

یکی از مهم‌ترین عوامل تاثیرگذار در احوال خاقانی، معشوق است؛ معشوق گاه خاقانی را آن‌چنان متأثر و غمگین و اندوهناک می‌سازد که چاره‌ای جز آه سر دادن پیدا نمی‌کند:

دریا کشم ز چاه غمت گر برارم آه سوزد نهنگ را طیش آه زیر آب
(همان، ۵۵۴)

این نوع غم هر قدر اندک باشد، در دل عاشق بسیار تأثیر می‌گذارد و برای او چون کوه می‌نماید و به این خاطر است که او در ابیات زیر به بیان کثرت غم معشوق و عظمت طاقت خود می‌پردازد:

رنجی که من از پی تو دیدم دردی که من از غم تو خوردم
بر کوه بیازمای یکبار تا بشناسی که من چه کردم
(همان، ۶۴۱)

معشوق در دیدگاه خاقانی، از طرق مختلفی غم‌انگیزی می‌کند؛ یکی از این روش‌ها، هجران و فراق اجباری است که بر معشوق خود تحمیل می‌کند. آنچه غم خاقانی را می‌افزاید، صرفاً هجر نیست؛ بلکه دشمن‌نوازی معشوق در فراق است که هجر را فقط بر دوستان و محبان روا می‌دارد و دشمنان ذره‌ای از این غم نچشیده‌اند:

دشمنان از داغ هجرش رسته‌اند پل همه بردوستان خواهد شکست
(همان، ۵۵۷)

و گاه نیز معشوق با مژگان پر از کین خود، دل خاقانی را در غم می‌افکند:

مژگان پر ز کینت در غم فکنده دل را لب‌های شکرینت غم خوشگوار کرد
(همان، ۶۶۴)

خاقانی در نهایت، از شدت و کثرت غم و اندوه دلش می‌گوید و چنین ابراز می‌کند که معشوق دیگر غمی به دل ما نمی‌فرستد و کمان غم بیکار مانده‌است. زیرا که دلم آماج تیر بلا و غمها بوده است و جای سالمی برای تیر غم تازه‌ای در او یافته نمی‌شود:

بیکار ماند شست غم او که بر دلم از بس که زخم هست دگر جای تیر نیست
(همان، ۵۶۱)

ب- فلک

فلک نیز در اندیشه خاقانی یک لحظه از ظلم و ستم بر دل او ساکن و ساکت نمی‌نشیند و هر دم او را به غم تازه‌ای مبتلا می‌کند:

آتش از دست فلک سودم به دست کو به پای غم چو خاکم سود و بس
(همان، ۲۰۸)

وی این غم را بدیهی و ذاتی می‌داند و با حسن تعلیلی، دلیل کبودی رنگ آسمان را لباس ماتم و عزا برای اهل زمین که هر آن مصیبت‌زده و بلا دیده هستند، می‌داند:

در جامه کبود فلک بنگر و بدان کاین چرخ جز سراچه ی ماتم نیامده است
(همان، ۷۴۵)

شدت جراحت خاقانی از غمی که فلک بر دل او تحمیل می‌کند، به قدری است که از این نوع غم به آتش تعبیر نموده که از سر دل تا کمرش (مجاز از کل وجود) را سوزانده‌است:

از فلک در سینه من آتشی است کز سر دل تا میانم سوخته است
(همان، ۷۴۹)

از دیدگاه خاقانی، یکی از ویژگی‌های اصلی غم فلک، همه‌گیر بودن آن است به گونه‌ای که تمام انسان‌ها از بد و نیک تا خرد و بزرگ گرفتار آن‌اند:

خاقانیا تو غم خور کز جور روزگار یک رادمرد خوش دل و خندان نیافتم
(همان، ۷۸۵)

ج- زمانه و سرنوشت

مقصر شمردن زمانه و نیز مقدر دانستن غم و بلا از دیگر نگرش‌های شاعر به غم درونی و نامطلوب خود است؛ او غم و بلا را یکی از ویژگی‌های ذاتی زمانه دانسته و راحت و آرامش را خاتمی پنداشته که دیری است از نژاد آدمی ر بوده شده‌است. در دیدگاه خاقانی، گوهر نیافته و گمگشته آدمی «انصاف» و نیز «آرامش» است:

انصاف در جبلت عالم نیامده است راحت نصیب گوهر آدم نیامده است
(همان، ۷۴۵)

خاقانی همان‌طور که غم معشوق را ناگزیر می‌داند، غم زمانه را نیز ناگزیر قلمداد نموده و چنین می‌پندارد که هر کس از مادر متولد می‌شود، زمانه به نوعی در طول عمر او را دچار غم و اندوه می‌کند:

از مادر زمانه نزاده است هیچکس کوهم ز دهر نامزد غم نیامده است
(همان، ۷۴۵)

و نیز:

یارب چه نطفه بود نمی‌دانم کز وی زمانه حامله غم شد
(همان، ۷۶۰)

و علت آن را این‌چنین عنوان می‌کند که چون عالم بر تمام هستی بخشید و عطای او بر آدمیان غم بود:

زان بخششی که بر در عالم شد انده نصیب گوهر آدم شد
(همان، ۷۶۰)

د- گذشت زمانه

روزگاری بوده که آدمیان در آن بسیار راحت و در آسایش کامل بودند و کلمه‌ای غم برای مردمان آن زمان غریب بوده‌است؛ ولی با گذشت زمان، عمر آن روزگار به پایان رسیده و راحتی و آسایش نیز از میان رفته و غم هویدا شده‌است:

رفت زمانی که ز راحت در او نام غم از هیچ زبان کس نیافت
(همان، ۷۴۸)

ه- اندیشه

از عواملی که نقش دوسویه در ایجاد یا برطرف شدن غم دارد، اندیشه است. آدمی می‌تواند با اندیشه‌ای ژرف و دقیق غم را از دل خود بزدايد و گاه نیز این اندیشه خود عامل اصلی ایجاد غم می‌شود. خاقانی یکی از عوامل ایجاد غم در درون خود را اندیشه می‌داند که آتش آن جانش را سوزانده است:

ز آتش اندیشه جانم سوخته است و ز تف یارب دهانم سوخته است
(همان، ۷۴۹)

و- رشک

در دیدگاه خاقانی، رشک دیگران بر احوال مطلوب انسان نیز می‌تواند عامل ایجاد غم باشد. در بیت زیر، خاقانی غم خود را حاصل رشک آسمان بر حال او می‌داند:

در سخن من نایب خاقانیم آسمان زین رشک جانم سوخته است
(همان، ۷۴۹)

ز- هجران

خاقانی در ابیات زیر، کمترین غمی که معشوق می‌تواند ایجاد کند، هجران می‌داند:

چه آفتی که کمتر غم تو هجران است چه گوهری تو که کمتر بهای تو جان است
(همان، ۵۵۵)

او در بیت زیر، صراحتاً غم هجران معشوق را دلیل سوختن کشت عمر خود بیان می‌کند:

هجرائش آتش غم در کشت عمر من زد زین کشت زرد عمرم هجران چه خواست گوئی
(همان، ۶۸۱)

و نیز چنان عنوان می‌دارد که در فراق محبوب، دُرد غم به سر می‌کشد:

صاف طرب شرب توست چون که فراهم نه‌ای دردی غم قوت ماست وز تو فراهم‌تریم
(همان، ۶۲۶)

ویژگی اصلی غم هجر این است که معشوق به حال زار و پریشان عاشق رحم نکرده و زنه‌ار او را نمی‌پذیرد و در نظر شاعر چون بحری کرانه‌ناپدید است:

از دست غم هجر به زنه‌ار وصالش انگشت زنان رفتم و زنه‌ار نپذیرفت
(همان، ۵۶۳)

ما را غم فراق بحری است بی‌کرانه ای کاش با چنین غم دل در کنار بودی
(همان، ۶۸۶)

و دل با ابتلا به آن هیچ آسانی نمی‌پذیرد:

بر دل غم فراق آسان چگونه باشد دل را قیامت آمد شادان چگونه باشد
(همان، ۶۰۰)

و عقل نیز غلام حلقه به گوش آن می‌شود:

حلقه به گوش غم تو گشت عقل غاشویه‌دار لب تو گشت جان
(همان، ۳۴۰)

با این حال، خاقانی گاه از این غم ابراز رضایت و شادمانی می‌نماید؛ چون می‌تواند غم هجر را تحمل کند ولی غم خوی و رفتار او را هرگز:

با غم هجران تو شادم ازیرا مرا طاقت هجر تو هست طاقت خوی تو نیست
(همان، ۵۶۶)

ح- سیاه‌بختی

خاقانی در جای‌جای دیوان خود از سیاه‌بختی نالیده است و بسیاری از غمها و ناکامی‌های خود را متأثر از سیاه‌بختی خود دانسته است:

بخت بدرنگ من امروز گم است یارب این رنگ سواد از چه خم است
(همان، ۷۵۰)

ط- خوی بد

گاه خاقانی از خوی بد اطرافیان گله نموده و آن را یکی از دلایل ابتلا به غم بر شمرده است:

خرم‌ترم اینک بین از خوی توام غمگین کز هرچه کند تسکین صفرای تو اولی‌تر
(همان، ۶۲۱)

ی- دشمن

در اندیشه خاقانی، گاه غم و اندوه خواسته و دعای دشمن برای اوست:

روزی دارد ســـــیاه چو ناناـــــک دشمن به دعای نیم‌شب خواست
(همان، ۵۶۳)

ناکام شدم به کام دشمن تا خود ز توأم چه کام روزی است
(همان، ۵۶۷)

من همی‌رفتم باری، همه ره شادان دل دل ندانست که شادان شدنم نگذارند
(همان، ۱۵۳)

ک- دل

دل با آن‌که جایگاه غم و اندوه خاقانی است؛ اما گاهی خود دلیل غم شاعر شده است. دل خاقانی در مقابل غم دو ویژگی بارز از خود نشان می‌دهد: نخست بلاپذیری است، به طوری که هر چه غم و اندوه است، چون شرابی سر می‌کشد و می‌نوشد:

دل سبوی غم تهی بر من کند من ز خون دل کنم پر جام خویش
(همان، ۷۷۹)

دومین ویژگی آن، ناتوانی است؛ خاقانی همواره می‌خواهد از این غم‌رهایی یابد، ولی دلش عاجز و ناتوان است. در نتیجه مجبور است در غم بماند:

دل‌دل دل ز سر خندق غم چون جهانم که بس افکنده سم است
(همان، ۷۵۰)

ل - نیافتن سخن‌دان

آنچه از غم آدمی می‌کاهد، وجود دوست و انسان مُدرکی است که غم آدمی را با تمام وجود درک کند. یکی از عوامل دیگری که خاقانی را غمگین می‌کرده، نبود یک دوست مُدرک بوده‌است:

گویاترم ز بلبل لیکن ز غم چو باز خاموش از آن شدم که سخن‌دان نیافتم
(همان، ۷۸۵)

خاقانیا دمی که وبال حیات توست در سینه کن به گور که همدم پدید نیست
(همان، ۷۴۹)

نوبت شادی گذشت بر در امید نوبت غم زن که غمگسار تو گم شد
(همان، ۷۵۰)

م - عشق

شاعر عشق را نیز یکی از عوامل غم‌زا می‌پندارد و بر این عقیده است هر کسی عشق را تجربه کند ناگزیر چشمانش نمناک و دلش غمناک خواهد شد:

هر که در عاشقی قدم نزنده است بر دل از خون دیده نم نزنده است
(همان، ۵۶۹)

و کسی این غم را درک می‌کند که عاشق شود:

او چه داند که چیست حالت عشق که بر او عشق، تیر غم نزنده است
(همان، ۵۶۹)

آن را مسلم است تماشا به باغ عشق کو خیمه نشاط به صحرای غم زند
(همان، ۶۱۳)

ن - یاد نمودن از عمر رفته

خاقانی به یاد آوردن عمری که به محنت گذشته را نیز از فزاینده‌گان غم خویش عنوان می‌کند:

چو عمر رفته به محنت که غم فزاید یادش به یاد نارمت ایرا که یادگار بلایی
(همان، ۶۹۵)

۵- ویژگی‌های غم خاقانی

آن‌چنان که از اشعار خاقانی برمی‌آید، غمی که او بدان مبتلاست، چندین ویژگی بارز دارد؛ مشخصه‌های غم خاقانی به قرار زیر است:

حتی آسمان هم نمی‌تواند این غم او را تسکین دهد و غمگساری نیز ندارد تا از دل گره‌گشایی کند:

در دلم غصه‌ای گره‌گیر است چرخ تسکین آن دهد؟ نهد
کس برای گره‌گشادن دل غمگساری نشان دهد؟ نهد
(همان، ۷۶۱)

این غم چنان دریایی کران‌ناپدید است:

آخر این بادبان آتش‌بار بحر غم را کران دهد؟ نهد
(همان، ۷۶۱)
نیست کسم غم‌گسار خوش به که باشم هست غم بی‌کنار لهو چه جویم
(همان، ۶۳۲)

خاقانی از تعبیر مختلفی برای بیان سنگینی و عظمت بار غم خود بهره می‌گیرد؛ او گاه غم خود را به قدری سنگین می‌داند که کوه نمی‌تواند آن را تحمل کند و صبر هم در برابر آن کم‌می‌آورد:

بار غم من صبر نپذیرفت و عجب نیست بر کوه اگر عرض کنی هم نپذیرد
(همان، ۶۱۴)

و چون یک غم از غم‌های فراوان خود به کوه بگوید، کوه به آه و ناله می‌افتد:

گر ز غم صد یکی شرح دهم پیش کوه آه دهد پاسخم کوه به جای صدا
(همان، ۳۸)

تعبیر جالب دیگر خاقانی برای بیان کثرت اندوه، تشبیه خود به قارونی است که از غم غنی است:

رد خاقانم به خاکم کن که قارون غم ننگ شروانم به آبم ده که قانون شرم
(همان، ۲۵۰)

این غم با گذشت زمان کاسته نمی‌شود و بالعکس روز و شب بر آن می‌افزاید و کس کلید رهایی از آن را ندارد:

چون قفل و پره آلت بند است روز و شب زان لاجرم کلید در غم نیافت کس
(همان، ۷۷۸)

و حتی گردون نیز تاب هم‌نبردی با این غم را ندارد:

چون کوشم با غمت که گردون کوشید و نبود هم نبردش
(همان، ۶۲۳)

خاقانی از دیگران بسیار پند شنیده است که غم نخورد، ولی این پند بنا بر عظمت غم او اثرگذار نیست

گویی که ز غم مجوش و مخروش این پند بسی شنیده باشم
در جوش و خروش ابر و بحر م نتوانم گرمیده باشم
(همان، ۷۸۸)

هر لحظه این غم خاقانی معادل غم صدسال بوده و از نظر خاقانی بسیار سگ جگر است:

تورا هر دم غم صدساله روزی است ذخیره زین فزون نتوان نهادن
(همان، ۷۹۴)

استخوان پیشکش کنم غم را زآن که غم میهمانی سگ جگر است
(همان، ۶۳)

۶- حاصل غم

غم و اندوهی که شاعر متحمل می شود، تأثیرات بسیاری بر او گذاشته و نتایج زیادی به دنبال دارد که برخی از آن به قرار زیر است:

خاقانی با عبارتی متناقض، سوز غمها را موجب خام و باطل شدن کارهایش می داند:

سوز غمها کار من کرده است خام خامی گردون روانم سوخته است
(همان، ۷۴۹)

این غم و اندوه موجب سوزناکی و تأثیر ژرف اشعار او بر خوانندگان شده است:

شعر من زآن سوزناک آمد که غم خاطر گوهرفشانم سوخته است
(همان، ۷۴۹)

مرا دانه دل بر آتش فتاده است از آن نعره من چنین خوش فتاده است
(همان، ۷۵۱)

مجال و فرصت عشق و عاشقی را از او سلب نموده است:

خاقانی را چه روز عشق است با این غم روزگار کوراست
(همان، ۵۶۳)

سنگینی این غم و خمیده کردن پشت شاعر:

هر جا که ظن ببردم رفتم طلب بکردم پایم به سنگ آمد، پشتم ز غم دو تا شد

خون‌ریزی:

غصه‌ها ریخت خون خاقانی دیتش هم به خون ناب دهید
(همان، ۵۹۴)

گمراه کردن شاعر از راه دین و هدایتش به راه کوی مغان:

مرا غم تو به خمار خانه باز آورد ز راه کعبه به کوی مغانه باز آورد
(همان، ۵۹۹)

ناتوانی عقل در مقابل آن:

عقل ز دست غمت دست به سر می‌رود بر سر کوی تو باد هم به خطر می‌رود
(همان، ۶۰۱)

عافیت‌زدایی:

در غم تو هر کجا فتنه درآمد ز در عافیت از راه بم زود بدر می‌رود
(همان، ۶۰۱)

تب افروزی و نفوذ اثر آن تا استخوان شاعر:

تب نهانی است از غم تو مرا لـرزه از استخوان برانگیزد
نالـه پیدا از آن کنم که غمت تب عشق از نهان برانگیزد
(همان، ۶۱۵)

کار او به گریه و زاری کشیده‌است زیرا دیگر تاب مقابله با انبوه اندوه را ندارد:

برانم بازوی خون از رگ چشم که با غم زور بازویی ندارم
(همان، ۷۹۲)

نابودکننده تمام آرزوهای اوست:

برکنم از زمین دل بیخ امل به بیل غم خار اجل ز راه جان برکنم دریغ من
(همان، ۹۶)

ضعف:

ای دل به سر مویی آزاد نخواهی شد مویی شدی اندر غم هم شاد نخواهی شد
(همان، ۷۶۸)

۷- برطرف کننده غم

خاقانی علاوه بر اینکه عوامل ایجاد غم را در اشعار خود به ما معرفی می‌کند، عوامل برطرف کننده غم را نیز به ما معرفی می‌کند که شامل موارد زیر است:

الف- معشوق

معشوق هم درد و هم تریاق است؛ گاه خود باعث ایجاد غم و گاه برطرف کننده غم خاقانی است. خاقانی می‌خواهد تا به میانجی‌گری معشوق، زمانه غم بینهایت او را پایان بخشد:

ز میان برآر دستی مگر از میانجی تو به کران برد زمانه غم بیکران ما را
(همان، ۵۵۰)

معشوق تنها کسی است که می‌تواند افتادگان در چاه غم را رهایی بخشد:

لب تشنگان جان را سیاره حیاتی بل یوسفان دل را از چاه غم نجاتی
(همان، ۶۹۵)

ب- ناله

ناله علاج بی‌علاجی غم خاقانی است؛ ظاهراً خاقانی با ناله‌های خود به مقصود رسیده است که آن را «دادستان» معرفی نموده است؛ ولی گاه این ناله نیز در پایان بخشی به ناله حالت دادستانی خود را از دست می‌دهد:

نالۀ خاقانی اگر دادستان شد از فلک نالۀ من نیست غم، دادستان من کجا
(همان، ۵۵۲)

روش دیگر نیز ناله به دوستان بوده است که از نظر خاقانی آن نیز دیگر کارکرد ندارد و دوستان کاری برای او نمی‌کنند:

گر بنالی به دوستی گوید هان خدا عافیت دهد، غم نیست
(همان، ۵۶۲)

ج- متولد نشدن

خاقانی غم و اندوه و مصیبت این جهان را ناگزیر می‌داند و آدمی را همواره در ابتلا به آن ناچار می‌پندارد؛ او این دنیا را چون دریایی دانسته است که یکی از ویژگی‌های ذاتی آن موج غم و اندوه است و در نهایت راه حل اصلی برای عدم ابتلا به هر گونه موج غمی را به این دنیا نیامدن معرفی می‌کند:

از موج غم نجات کسی راست کو هنوز بر شط کون و عرصۀ عالم نیامده است
(همان، ۷۴۵)

د- درمان پذیر نیست

گاه خاقانی اندیشهٔ درمان‌ناپذیری غمها را بیان می‌کند:

با خستگی بساز که ما را ز روزگار زخم آمده است حاصل و مرهم نیامده است
(همان، ۷۴۵)

خستگی‌های سینه را نونو خاک پرکن که جای مرهم نیست
(همان، ۷۵۱)

گاه او بخت خود را عامل این درمان‌ناپذیری غم و اندوه خود می‌داند:

کوه آهن شد غم و ز بخت من در جهان آهن‌ریایی مانده نیست
(همان، ۷۴۷)

و گاه نبود کسی که این اندوه را از دل او بزدايد:

زنگ انده گوهر عمرم بخورد چون کنم که انده‌زدایی مانده نیست
(همان، ۷۴۷)

ه- دلداری

در نهایت که خاقانی درمانی برای غم خود پیدا نکرده، رو به دلداری‌دادن خود آورده‌است تا لختی این التهاب غم اندرون او فروکش کند. او به خود دلداری می‌دهد که نباید از غم نالید؛ زیرا چون من مبتلای غم بسیار است:

خاقانیا منال که غم را چو تو بسی است کاول نشست جفت و به فرجام فرد خاست
(همان، ۷۴۸)

در زیر آبنوس شب و روز هیچ دل شمشادوار تازه و خرم پدید نیست
(همان، ۷۴۹)

و هر کس که زیر این آسمان نشست، همواره آماج تیر غم و اندوه بوده و ایمن نیست:

هر که اندرون پنجرهٔ آسمان نشست از پنجرهٔ زمانه مسلم پدید نیست
(همان، ۷۴۹)

در جهان هیچ سینه بی‌غم نیست غمگساری ز کمی نیست
(همان، ۷۵۱)

ایزد نیافـرید هـنـوز آن دل کاندر جهان در آمد خرم شد
(همان، ۷۶۱)

گاه شاعر به خود دلداری و امید داده است که شب غم، روز طرب در پیش دارد:

همه شب‌های غم آبستن روز طرب است یوسف روز به چاه شب یلدا بینند
(همان، ۹۷)

و- صبر

شاعر در رفع غم و اندوه خود به ریسمان صبر نیز چنگ می‌زند. او از دل خود می‌خواهد تا در غم خود بسوزد و بسازد؛ زیرا سلامت و آسایش دیربست نهفته است:

ای دل به غم نشین که سلامت نهفته ماند وی جم به ماتم ای که خاتم پدید نیست
(همان، ۷۴۹)

شاعر در بیت زیر صراحتاً اعلام می‌دارد که صبر می‌کند تا از غم رهایی یابد:

پی گرفتم کاروان صبر را بو که خاقانی به سرباری رسد
(همان، ۵۸۳)

البته گاه صبوری نیز جوابگوی غم نیست، مخصوصاً غم معشوق که کمر صبر را نیز خم می‌کند:
در غم تو سخت مشکل است صبوری خاصه که عالم ز غمگسار بپرداخت
(همان، ۵۷۲)

ز- مقبول کس نبودن

خاقانی یکی از دلایل ایجاد غم و اندوه را «مقبول بودن در نظر دیگران» برمی‌شمارد که نتیجه آن از طرق مختلفی چون برانگیخته شدن رشک و حسد می‌تواند باعث ایجاد غم و اندوه مضاعف در دل آدمی گردد. او یکی از راه‌های رفع اندوه درونی و رسیدن به آسودگی و آسایش را این می‌داند که مقبول نظر کسی نباشی:

دانی آسوده کیست در عالم؟ آن که مقبول اهل عالم نیست
(همان، ۷۵۱)

ح- برخاستن از خوان جهان

شاعر در بیت زیر بیان می‌کند که تا زیر طاق گنبد فیروزه‌ای هستی، بسته به چارمیخ غم خواهی بود:

تا درون چارطاق خیمه فیروزه‌ای طبع را بی چارمیخ غم نخواهی یافتن
(همان، ۳۶۰)

اما چاره کار چیست؟ او در ابیاتی دیگر چاره‌ای را پیش روی ما می‌گذارد. از دیدگاه خاقانی، زمانه خوانی را برای آدمیان گسترده‌است که غذای اصلی آن، غم و اندوه است و با غم و اندوه از آدمیان

پذیرایی می‌کند. از این رو می‌گوید، باید از خوان زمانه برخاست؛ زیرا جز غم عاید آدمی نمی‌شود و خرمی در آن موجود نیست:

خیز خاقانیا ز خوان جهان که جهان میزبان خرم نیست
(همان، ۷۵۱)

به نظر می‌رسد، او این دیدگاه را از صوفیان فراگرفته‌است. به طوری که در بیت زیر برای رهایی از اندوه، خواستار الگوبرداری از صوفیان است که از داشتن و بودن اندوهناک و از نداشتن و نبود شادکام‌اند:

از حادثات در صف آن صوفیان گریز کز بود غمگنند و ز نابود شادمان
(همان، ۳۱۲)

ط- امر معشوق

شاعر بر آن است که غم با یک امر کوچک معشوق رخت بر بسته و از دل او می‌رود:

خاقانی است و جانی از غم به لب رسیده چون امر تو درآید، غم در زمان برآید
(همان، ۵۷۹)

ی- رفتن سر

به عقیده شاعر، فکر و اندیشه معشوق در سر همه است. پس چاره رهایی از این فکر رفتن سر به وسیله تیغ و مردن است.

سر نیست کز تو بر سر خنجر نمی‌شود تا سر نمی‌شود غمت از سر نمی‌شود
(همان، ۵۸۲)

ک- شراب

خاقانی چنین بازگو می‌کند که تریاق غمها در دهان مرغ صراحی است:

مرغ سحر تشنیه زن بر قتل مرغ بابزن مرغ صراحی در دهن تریاق غمها داشته
(همان، ۳۸۲)

او گفته معشوق خود را بازگو می‌کند که به او پیشنهاد کرده‌است که برای رهایی از غم به مغان برود. چون غم و اندوه خاقانی را به جز شراب چیز دیگری برطرف نمی‌کند:

گفتی به مغان رو و به می بنشین کاین آتش غم جز آب ننشاند
(همان، ۶۰۲)

خاقانی در بیتی نیز به مؤثر بودن این روش در رفع غم خود اشاره می‌نماید:

دوش با رطل گلین و می رنگین گفتم کز شما گشت غم آباد دل ویرانم
(همان، ۷۸۱)

ل- وصل

چنان که یاد شد، یکی از عوامل ایجاد غم، هجر و فراق معشوق بود و طبیعتاً اگر معشوق به وصل برسد، اندوه او زدوده خواهد شد. خاقانی به این نکته اشاره نموده و با معرفی هجر به عنوان یکی از عوامل ایجادکننده غم، از معشوق می‌خواهد تا وصال را ایجاد کند تا دستگیر غم‌دیدگان باشد:

در پای غم فکنده است هجر تو عالمی را زنه‌ار وصل را گو تا دستشان بگیرد
(همان، ۶۰۸)

م- معشوق

شاعر در ابیات زیر به تاثیر شگفت‌انگیز معشوق در رفع غم‌های درون خود اشاره می‌کند که معشوق تنها با وارد شدن از در و با لبخند زدن و سخن گفتن، درون او را دچار انقلاب روحی می‌کند:

شاهد دل در آمد از در من بند لعل از شکرستان بگشاد
که به لب‌ها ز آتش جگرم آب حیوان به امتحان بگشاد
که به دندان ز رشته جانم گره غم یکان یکان بگشاد
(همان، ۷۶۰)

کسی که معشوق غم‌گسار اوست از هیچ غم غمی ندارد:

آن را که غم‌گسار تو باشی چه غم خورد و آن را که جان توئی چه دریغ عدم خورد
(همان، ۶۰۷)

و در بیت زیر این اندیشه را بیان می‌کند که چون معشوق غمخوار اوست، از غم شاد است:

انصاف غمت دادم کز بهر غمت زادم غم می‌خورم و شادم غمخوار چنین خوشتر
(همان، ۶۱۸)

ن- هم‌نفس

شاعر گاه داشتن هم‌نفس را مایه کاهش غم خود معرفی می‌کند:

کی غم بودی اگر در غم تو نفسی، هم‌نفسی داشتمی
(همان، ۶۷۵)

۸. عوامل ایجاد شادی

بنابر آنچه از اشعار خاقانی دریافت می‌شود، عواملی که گرد غم و اندوه را از درون او می‌زداید و به او شادی و مسرت می‌بخشد، به قرار زیر است:

الف- معشوق

چنانکه ذکر شد، معشوق یکی از عواملی است نقش دوسویه در احوال خاقانی دارد؛ یعنی گاه خود باعث غم است و گاهی نیز غم‌زداست. از سوی دیگر، چنان که از اشعار و قرائن برمی‌آید، خاقانی معشوق و دل‌بستن به او را یکی از عوامل شادی‌بخش محسوب نموده‌است:

شادمان آن دل از هوای بتی که بر او درد و غم رقم نزده‌است
(همان، ۵۶۹)

دل بتان را دادم و شادم بدانک سگ به شاخ گلستان درسته‌ام
(همان، ۶۳۹)

چون قصد کنی فتوح قنوج ملت ز تو شادمان بینم
(همان، ۲۷۰)

در بیت زیر نیز شاعر صراحتاً به مایه شادمانی بودن معشوق اشاره نموده و رفتن از کوی او را به عنوان یکی از عوامل غم‌زا برای خود معرفی می‌کند:

ای مایه شادمانی آخر ز درت رفتیم و غمت به یادگاری بردیم
(همان، ۷۲۵)

علاوه بر نکات فوق، شاعر «یادشدن توسط معشوق» را نیز از عوامل شادی‌بخش خود بیان می‌کند:

در مجلس باده گر مرا یاد کنی غمگین دل من به یاد خود شاد کنی
(همان، ۷۴۱)

ب- زیبایی

شاعر در بیت زیر «حسن و زیبایی» را دلیلی برای شادمانی معشوق بیان می‌کند و از او می‌خواهد تا به حسن خود شاد باشد؛ زیرا زیبایی او سبب شده‌است، طبع خاقانی دیوان را تازه کند:

شاد باش از حسن خود کز وصف تو سحر حلال طبع خاقانی به نظم آورد و دیوان تازه کرد
(همان، ۵۷۷)

در بیتی دیگر نیز روی زیبای معشوق را به هلال تشبیه نموده که باعث اثبات عید و شادی برای اوست:

عید منی و شادی می‌بینم از هلالیت دیوانه‌ام که جز تو مه‌پیکری ندارم (همان، ۲۸۰)

ج- وصال

چنان که یاد شد، هجران یکی از عوامل غم‌زا برای خاقانی بوده‌است و در مقابل آن، وصال همیشه باعث مسرت و شادی او گردیده‌است. خاقانی در ابیات زیر، وصال را عامل شادی خود معرفی کرده‌است:

جان خاقانی کز ملک وصال شاد است به جوی پای همه ملکت خاقان نبرد (همان، ۵۸۶)

هر نعت که در وصف مثالش بشنودم با صورت وصلش همه ان وصف خطا بود (همان، ۶۱۲)

و در بیت زیر صراحتاً به این موضوع اشاره می‌کند که وصال اصل و اساس شادی اوست:

بی وصل تو کاصل شادمانی است تن را دل شادمان مبینام (همان، ۳۰۶)

و این وصف حال شاعر است در لحظه وصال:

من شیفته از شادی و پرسان ز دل خویش کای دل به جهان این که مرا بود که را بود (همان، ۶۱۲)

د- باد

خاقانی علاوه بر موارد یادشده، باد را نیز یکی از عوامل فرح‌بخش برای خود عنوان می‌کند. البته نه هر بادی بلکه بادی که از جانب کوی معشوق می‌وزد و نامه‌رسان و عامل پیوند بین او و معشوق بوده و هر لحظه برای شاعر که چون یعقوب در هجر می‌سوزد، بوی یوسفش را می‌آورد:

چه روح افزا و راحت باری ای باد چه شادی بخش و غم برداری ای باد
 کبوتروارم اری نامه‌ی دوست که پیک نازنین رفتاری ای باد
 به پیوند تو دارم چشم روشن که بوی یوسف من داری ای باد (همان، ۵۹۲)

ه- امید عفو

خاقانی امید به عفو الهی را مایه شادی عنوان نموده‌است:

و ز فراوانی ابر رحمت ریخته باران فضل رانده‌ای را بر امید عفو شادان دیده‌اند (همان، ۹۳)

و- دیدن طوس

خاقانی همواره مشتاق دیدن خراسان و سفر بدانجا بوده و این میل و رغبت خود را بارها در ضمن اشعار خود ابراز نموده‌است. مثلاً در بیت زیر سفر به طوس را یکی از عوامل شادی‌بخش خود بیان کرده‌است:

گر دهد رخصه کنم نیت طوس خوش و شادان شوم انشالله
(همان، ۴۰۶)

ز- دعا

شاعر «دعای پیران و بزرگان» را عامل برخورداری خود از شادی عنوان کرده‌است:

آری منم از دعای پیران خورده بر از کشتزار شادی
(همان، ۹۲۳)

۹. نتیجه‌گیری

به طور خلاصه، آنچه از تجربه خاقانی شروانی در مورد غم و شادی می‌توان استنباط نمود، بدین قرار است که او در وهله نخست، غم را به دو دسته مطلوب و نامطلوب تقسیم‌بندی می‌نماید، غمی که او به جان می‌خرد و خود به استقبال آن می‌رود، غم معشوق است که برای او دلپذیرتر از هر نوع شادی است. غمهای نامطلوب نیز تحت شرایط و عوامل مختلفی چون هجران، دشمنان، جفای روزگار، بخت سیاه و... ایجاد می‌شوند. ویژگی بارز این غمها در نظر شاعر چنین است که اولاً این نوع غمها اجتناب‌ناپذیرند و گریز و گزیری ندارند و ثانیاً تمام آدمیان در طول حیات خود بارها بدان مبتلا می‌شوند. این غم نامطلوبی که شاعر بدان مبتلا می‌گردد، نتایج بسیاری را بر او می‌گذارد. مثلاً باعث سوزناکی کلام او می‌شود و او را از راه دین به کوی مغان می‌کشاند، موجب ضعف جسمانی وی می‌گردد، تب افروز است و... بر این اساس، خاقانی در بخش‌های مختلف و در ضمن اشعار خود عواملی که غم‌زدا هستند را نیز به ما معرفی می‌نماید. عواملی چون معشوق، ناله، دلداری، صبر، مقبول خاطر هیچ کس نبودن و عواملی دیگر که از شدت غم او می‌کاهد. همچنین او عواملی چون معشوق، زیبایی، وصال، دعا، دیدن طوس و ... را عناصری می‌داند که حس شادی را در او بر می‌انگیزند.

در مجموع، ۲۱۵ بیت یافته شد که به طور مستقیم و غیرمستقیم به مضمون غم و اندوه اشاره دارد که از بین آن، ۳۲ بیت مربوط به غم مطلوب و ۱۸۳ بیت مربوط به غم نامطلوب است که آمار آن بدین شرح است:

عنوان	معشوق	فلک	سرنوشت	هجران	عشق	دشمن	رشک	اندیشه	سایر عوامل
تعداد ابیات	۲۵	۳۲	۹	۲۱	۲۸	۷	۵	۱۱	۴۵
درصد	۱۳.۶۶	۱۷.۴۹	۴.۹۲	۱۱.۴۸	۱۵.۳	۳.۸۳	۲.۷۳	۶.۰۱	۲۴.۵۹

بر این اساس، از ابیاتی که مربوط به مولفه غم هستند، ۸۵.۱۲ درصد مربوط به غم نامطلوب و ۱۴.۸۸ درصد مربوط به غم مطلوب می‌باشد و از میان انواع غم (بر اساس طبقه‌بندی پژوهش) «غم حاصل از فلک» با ۱۷.۴۹ درصد بیشترین عامل غم و اندوه شاعر و «خوی بد» و «یادکردن از عمر رفته» با مجموع سه بیت (۱.۶۴ درصد) کمترین تاثیر را در غم و اندوه شاعر داشتند. برای مولفه شادی نیز ۸۳ بیت یافته شد که به‌طور و مستقیم و غیرمستقیم به این مضمون اشاره می‌کنند:

عنوان	معشوق (و ممدوح)	وصال	زیبایی	دیدن طوس	باد	امید عو	سایر عوامل
تعداد ابیات	۲۳	۱۵	۵	۴	۸	۵	۲۳
درصد	۲۷.۷۱	۱۸.۰۷	۶.۰۲	۴.۸۲	۹.۶۴	۶.۰۲	۲۷.۷۱

که بر این اساس، عامل «معشوق و ممدوح» با ۲۷.۷۱ درصد و مجموع ۲۳ بیت و نیز عامل «دعا» با مجموع دو بیت (۲.۴۱ درصد) به ترتیب بیشترین و کمترین تاثیر ایجاد شادی را بر خاقانی دارند. بر اساس این پژوهش، ابیاتی که از آنها مضمون غم استنباط می‌شود بر ابیاتی که مربوط به مولفه شادی هستند، فزونی چشم‌گیری دارد و می‌توان چنین استنباط نمود که خاقانی شاعری غم‌گرا است.

کتابنامه

- برزگر خالقی، محمدرضا (۱۳۸۹)، «بررسی غم و شادی از دیدگاه مولانا»، فصلنامه مولوی‌پژوهی، شماره ۹، صص ۱۵-۳۲.
- بهبهانی، مرضیه (۱۳۸۷)، «غم و شادی در مثنوی مولوی»، مجله آموزش زبان و ادب فارسی، شماره ۶۹، صص ۲۱-۳۴.
- بیکرمن، تی (۱۳۸۳)، علم در ایران و شرق باستان، ترجمه همایون صنعتی‌زاده. تهران: قطره.
- خاقانی، بدیل‌بن علی (۱۳۹۹)، دیوان خاقانی شروانی، تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، تهران: نشر زوار.
- دریانورد، سمیه (۱۳۹۲)، شادی و شادخواری در دیوان خاقانی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سیستان و بلوچستان.

- راغب اصفهانی، حسن بن محمد (۱۳۶۲)، *مفردات الفاظ القرآن*. تهران: مرتضوی.
- رستگار فسایی، منصور (۱۳۸۱)، *فردوسی و هویت‌شناسی ایرانی*. تهران: طرح نو.
- صفاری، محمد شفیع و شهرامی، محمدباقر (۱۳۹۲)، «غم و شادی و کیفیت آن در دیوان سنایی»، *پژوهشنامه ادب غنایی*، دوره ۱۱. شماره ۲۰. شماره پیاپی ۲۰. صص ۱۶۱-۱۸۰.
- فروم، اریک (۱۳۸۵)، *روان‌کاوی و دین*. ترجمه آرین نظریان، تهران: مروارید.
- کریمی، الهام (۱۳۹۱)، *تأثیر شادکامی بر روی پیشرفت تحصیلی دانشجویان*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، روان‌شناسی عمومی، دانشگاه پیام نور.
- مارشال ریو، جان (۱۳۹۵)، *انگیزش و هیجان*. ترجمه یحیی سید محمدی. تهران: نشر ویرایش.
- نهج البلاغه* (۱۳۹۱). ترجمه محمد دشتی، قم: انتشارات مهramیرالمومنین.